
رفتارشناسی احمدشاه در گریز و اجتناب از مقابله با رضاخان (در پرتو

جمله‌ای از او راجع به امیر کبیر)

دکتر محمد رضا جلالی

استادبار گروه روانشناسی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین

چکیده

روند روز افزون قدرت‌گیری رضاخان که زمینه‌های درونی و بیرونی آن فراهم بود، غالب شخصیت‌های نسبتاً مستقل را از مقابله جویی با او منصرف ساخته و از میدان بدر می‌کرد. طبعاً در میدانی که امثال میرزا حسن خان مشیرالدوله، احمد قوام السلطنه و میرزا حسن مستوفی الممالک دوام نکرده و عرصه به حریف زورمند وانهاده بودند، تصور امکان رویارویی مسلط از جوان غیرجرات‌مندی چون احمدشاه، غیرواقع‌گرایانه خواهد بود. با این حال شاید ایستادگی و تدبیر جمعی و رایزنی با نیروهای ملی مشروطه خواه می‌توانست روندی دیگر در مسیری که طی شد رقم زند؛ اما احمد شاه در فراشد تقریباً ۵ ساله اقتداربایی کامل رضاخان، غالباً از ایران به هسر دلیل و مستمسکی خارج می‌شد و توازن نیروها را در مواجهه با نظامی مقتدر به سود او برهم می‌زد.

تداوم این رفتار، مقابله را به زیان نیروهای مخالف رضاخان مغلوبه کرد، سلطنت را از خاندان او، قدرت را از کف او خارج ساخت و سپس زمینه‌های دموکراتیک انقلاب مشروطیت ایران را کاملاً از میان برد.

به رغم این‌ها طبع انکارگر و دلیل تراش آدمی که پذیرش این همه ناتوانی و ناکامی را در ضمیر هشیار ندارد، با فرافکنی تقصیر امور بر این و آن و گریز از مواجهه واقعی با مسئله، نقش خویش را از هاملیت اصلی مصون می‌دارد. در نوشتار حاضر بر مبنای سخنی از احمدشاه درباره امیرکبیر که خود ساختی پوششی و دلفاهی و توجیهی دارد، رفتارشناسی او در دوره حساس بعد از کودتای ۱۲۹۹ش و فرآیند غلبه یابی سردار سپاه و جایگزینی قدرت، مورد کنکاش تاریخی و روان‌شناختی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها: احمدشاه، سردار سپاه، رفتارشناسی، فرافکنی.

در این نوشتار سعی شده رفتار شناسی احمد شاه در موقعیتی که می‌رفت سرنوشت ایران به گونه‌ای جدید رقم خورد، بر مدار جمله‌ای که از او در خصوص امیر کبیر نقل شده، بررسی شود. رفتار سیاسی احمد شاه به هر گونه‌ای، زمینه و موجب گونه‌ای جدید در اداره سیاسی ایران می‌شد، چه، گونه‌ای این فراشد جدید در این مقطع حساس از تاریخ بر حسب نوع رفتار او، متفاوت می‌بود و گونه شناسی این رفتار با تحلیل جمله مورد نظر ممکن خواهد شد.

وقتی این و آن فرد و گروه ناظر بر روند قدرت‌گیری فرد فزون خواه و قدرت خواهی چون رضا خان بودند و این روند را تا پلهٔ سردار سپهی شاهد بوده و برغم ناکامی در ریاست جمهوری‌اش در ماجرای جمهوری خواهی، کامیابی وی در گزینه سلطنت را محتمل می‌شمردند، به احمد شاه به واسطه و بی‌واسطه پیغام می‌دادند، عملی صورت دهد و به دلیل گریز و اجتناب احمد شاه از صحنه رویارویی، عمدتاً چنین اقدام و ابتکاری را در خود و امکانات خویش سراغ می‌گرفتند و تنها از او رخصت و قبول می‌خواستند تا کار بر مدار و محور وی سامان گیرد. برخی به قیام ایلات و بهره‌گیری از ایلخانان و رؤسای قبایل و عشایر توجه می‌دادند و برخی به امکان از پیش روی برداری سردار سپه به روش ترور اشاره می‌کردند. احمد شاه با هر دو این ابتکارات به وجه و شیوه‌ای شبیه مخالفت می‌کرد و روی خوش نشان نمی‌داد. ردّ روش اول که صورت منزه و موجهی نیز داشت، با این مضمون بود که او شاه ایران است و نباید بخشی را با خود همراه و بخشی را دشمن بشناسد. - ما در این مقاله به آن اشارتی خواهیم داشت - اما طرد روش دوم که به اقتضای خلق و خوی احمد شاه و نگرش قانون مدارانه‌اش می‌توانست، به استدلالی موجه تر و نیکوتر انجام گیرد، از موضعی واکنشی، توجیه‌گرایانه و عقلی‌سازانه، تلافی جویانه و انتقام جویانه و کینه توزانه بیان شده و ما فی الضمیر او را در بغض و بخلی عمیق نسبت به شخصیت ملی ایران و احترام برانگیز نزد ایرانیان - میرزا تقی خان امیر کبیر - مجالی برای بازگشودگی و ترکاندن داده است. مضمون نفی حذف رضا خان به گونه درخواستی - ترور - در جملهٔ احمد شاه گونه‌ای است که چون اعمال درست، نتیجه‌ای زیان بخش برای آمر و عامل دارد و منجر به توسعهٔ عوامیت در توسعه امام زاده سازی می‌شود و این امر، چهره تاریخی عامل و آمر محق را برای همیشه مخدوش می‌کند، نباید انجام گیرد. برای خاندان ما یک بار بس است که اسیر امام زاده سازی خرافی ملت ایران شود.

مخالفت احمد شاه با دستگیری یا کشتن رضا خان درست یا نادرست، قابل بررسی است؛ اما این جمله که «جداً، اعلائی من یک بار مرد خود سری را مجازات نموده که داعیه سلطنت داشت. سال‌ها می‌گذرد و همه می‌گویند این کار بخت ایران را به طلسم انداخت. من دوباره اجازه نمی‌دهم امام زاده‌ای در این مملکت ساخته شود. من به حفظ اصول مشروطیت قسم یاد کرده‌ام و حاضر نیستم چنین قضاوت غلطی را نسل آینده نسبت به من بنمایند»^۱. تناقض صدور ذیل دارد. نتیجه در خصوص دفاع از مشروطیت با مقدمات امام زاده سازی و ضرورت مجازات و سیاست مردی خود سر و داعیه گر، نمی‌خواند. در نقد محتوایی گفته مذکور مواردی چند قابل بررسی است:

۱. امیر کبیر خود سر نبود و مطیع ناصرالدین شاه بود. شاید اگر غیر از این، عمل می‌کرد و قدری تردید در تبعیت و تقلیل در اطاعت پذیری می‌کرد، روند تاریخ ایران در مسیری دیگر به جریان می‌افتاد. روش کنترلی او در برابر مفتخواران درباری و باز داری از حیف و میل معمول نیز خود سری نیست. طبعاً در آن زمان اداره امور به کف با کفایت و یا بی‌کفایت و بیشتر بی‌کفایت فردی سپرده می‌شد، اگر با کفایت می‌بود، شیوه مألوف درباریان و منتقدان آن بود که بر وی بر چسب خود سری زنند.

۲. ناصرالدین شاه مجازات نکرد، خبط و خامی و خیانت کرد، و بد عهدی نسبت به خادم خود و ملت نمود. اندیشناک در حفظ سلطنتی که امیر کبیر در تثبیت و تحقّقش ایفاگر نقش اصلی بود و اغوای اطرافیان دوراز اندیشه ملت و میهن، و افزونی ظن و گمان پارانوییدی به شخصیت مقتدر و مستقل و کارآمدی که خطرناک و تهدید گر برای هر ساخت خودکامه‌ای می‌نمود، موجبات این عمل شوم را فراهم آورد. ندامت بعدی شاه نیز نشان می‌دهد که این جداً اعلائی دیگر احمدشاه^۲، خود سری نکرده بود.

۳. طلسم و هر مصداق خرافی دیگر، بخت ایران را متوقف نکرده و معدوم نساخت. اما محدودیت رجالی همچون امیر کبیر که قادر به برون آیی از قفس مطلق خواه خود کامگی شاه باشند و فاسد نباشند و نگاه ترقی خواهانه آینده نگر برای ملت و کشور خویش داشته باشند سبب می‌گردد وقتی از صحنه خارج گردند، روندی دگرگونه و باژگونه در تاریخ رقم خورد. وقتی قائم مقام و امیر کبیر و مصدق و با فاصله امین الدوله فرصت نیابند، طبعاً برای باژگونه‌گی بخت یک کشور و سیر پسرفت آن، حاج میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری و زاهدی بسنده است و به طلسم و جادو نیازی نیست. در عین این که اساساً ساخت

خودکامه قدرت اولاً مانع از تکوین شخصیت خوش نهاد و ملت خواه و میهن دوست و مستقل می‌شود و ثانیاً در صورت وقوع چنین تکوین نادری، نه طلسم و بخت بد که بدبختی ناشی از حاکمیت سلطانیسم، معدومش می‌کند.

۴. مردم از امیر کبیر امام زاده نساختند. مزار او نیز هیچ به امام زاده نمی‌ماند. زائرانش نیز کم شمارتر از امام زاده‌های پرشمارند. در هیچ دوره‌ای نیز آرامگاهش را به زیارتگاهی توسعه یافته پیشرفت نداده‌اند. هنوز غربت تربت او محدود به گذرنده‌ای با همت و اختصاص به قلندرانی گذشته از سر عالم دارد. اما دید و رویکردی تکوینی و پس رویدادی نشان می‌دهد که قاتل چه کرد و مقتول چه کرد. هر دو چه می‌خواستند و چه نیاتی را در سر می‌پرورانیدند. دست کم مقایسه دلمشغولی ذهنی این هر دو برای عامه مردم نیز مشکل نبوده و نخواهد بود. اکنون می‌توان خالی از حُب و بغض و بیرون از آن که یکی جَدِ اعلای کسی و یکی جَدِ اعلای دیگری است و معلوم نیست چرا احمد شاه پاس این جَدِ شاهی و اشرافی‌اش را نگاه داشته، معلوم ساخت که کشتن امیر کبیر ضربت بزرگی بر ترقی خواهی و اصلاح طلبی و مسیر نو سازی و تجدد در ایران وارد ساخت؛ و آلا بسیاری از مغبوضان و مغضوبان همین شاهان به تف و لعنتی نمی‌ارزند، چه رسد به این واسطه کسب وجهه‌ای صد یک امیر کبیر در نزد مردم و تاریخ ایران کرده باشند.

۵. رضاخان در همان زمان ماهیت شناخته‌ای برای مدرکان و هوشمندان سیاسی داشته است. احمد شاه نیز بیرون از این مطلعان از واقعیت نبوده است. بنابراین ذکر نام او به این که امام زاده‌ای می‌شود چون امیر کبیر، تنزل مقام امیر کبیر و ترفیع منزلت رضا خان به نحوی غیر مستدل و غیر مستند است. به قول مکی:

ملت با هوش ایران از نخستین روزهای کودتا ۱۲۹۹ که رضاخان وارد تهران شد نسبت به گردانندگان کودتا خوش بین نبود و با همه تبلیغات و عوام فریبی‌هایی که به عمل آوردند علاوه بر این که عده‌ای آگاه وارد سیاست که علناً مارک مدین انگلاند بر پیشانی کودتاچیان می‌دیدند مردم کوچه و بازار هم پی به ماهیت رضاخان برده و او را عامل انگلستان می‌دانستند.^۳

گذشته از این ها، مسیر تغییرات در ایران ناگزیر بود، اوضاع نا بسامان دولت‌های بی‌کفایت و نابسنده و ناکارآمد، رنگی از مشروطه باقی نگذارده بود. دولت انگلیس از یک

سو در صرافت جایگزینی قرارداد شکست خورده و تحمیل فرد مقتدر و مطلوب خود وثوق الدوله که بهار حسرت می‌خورد چرا او بساط قاجاریه را بر نچید،^۴ و از سوی دیگر در صرافت بازداری از تکوین نهضت‌های چپ خاصه جنگلی‌ها، در صدد بود دولتی قدرتمند و متمرکز بر سرکار آورد و به نابسامانی پایان دهد، بنابراین رخداد کودتا به موجبیت داخلی و اجباریت خارجی در آن سیر فرسودگی و پوسیدگی شتابنده، غیر قابل اجتناب می‌نمود. با این حال ممانعت از روند قدرت‌گیری روز افزون رضاخان ممکن بود. آنان سید ضیاء غیر اشرافی و غیر نظامی و متوسط الحال اما ماجراجو را کنار رضاخان گذارده بودند تا بر کناریش دشوار نباشد و وقفه‌ای در سیر اندیشیده‌ی خارجی ایجاد نکند. احمد شاه خود با نزدیکی به رضاخان، حساب سید ضیاء را که از او در رفتارهای قصدمندانه و بی‌ادبانه‌اش متنفر بود، رسید؛^۵ و مسیر را برای رضاخان هموار نمود. بعد از این ماجراست که رضا خان نقش منفی اصلی را در کابینه‌های مختلف بازی می‌کند و به دلیل زیاده‌خواهی‌اش که اینک وزیر جنگ نیز هست عامل بازدارنده‌ی جدی پیشرفت کار هر دولتی است. وقتی رضاخان به دشنام و تهدید دولت قوام السلطنه را مستعفی کرد، پرگرفتند عیان می‌نمود اما احمد شاه برغم مخالفت رجال سیاسی و نمایندگان مجلس و حتی سفیر شوروی «تتودور روتشتاین»، عازم فرنگ شد.^۶ مرعوب شدگی اشرافی همچون مشیرالدوله نیز مزید بر علت بود. مشیرالدوله به تهدید رضاخان که گفته بود مانع حضورش در هیأت دولت خواهد شد،^۷ مستعفی شد. تلاش شاه و مجلس و خیرخواهان نیز در اعاده نظر و ایجاد جرأت، مؤثر واقع نشد. در فریب کاری و اغواگری نیز رضاخان بسیار بهتر عمل می‌کرد. علی‌رغم ضد سوسیالیسم و ضد شوروی بودنش و علی‌رغم ضد سوسیالیسم و ضد شوروی نبودن احمد شاه،^۸ این رضاخان بود که توانست سوسیالیست‌های داخل و به واسطه آنها سوسیالیست‌های خارجی را متقاعد سازد که در این منازعه اوست که مترقی است. تغییر سفیر شوروی نیز در تغییر موضع این دولت در مورد رضاخان و تثبیت بیشتر او در اعمال قدرت وزیر جنگ دولت‌های بعد کودتا، مؤثر بود. نیروهای ملی و مردم در تمام این منازعات چنان که در شروع سلطنتش،^۹ در تصمیم به تغییر پایتخت،^{۱۰} در موضوع مهاجرت،^{۱۱} در معارضه با وثوق الدوله و مخالفت مجدانه با قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۹۱۹^{۱۲} چنان که بعد استعفای مشیرالدوله و صدارت مجدد قوام، و در مقابله جویی با نظامی‌گری و خودکامه‌گی رضاخان، طرف او را داشتند و مشخصاً او را مورد حمایت قرار

می‌دادند. این بار برخی نمایندگان از جمله معتمد التجار و مدرس به حمایت از دولت قوام با رضاخان درافتادند، زمینه‌ای ایجاد شد احمد شاه از سفر دوم فرنگ بازگردد. استقبال با شکوه مردم از احمد شاه که به ویژه بیشتر حمایتی سلبی بود، به ترغیب و تهییج ملیون شدت گرفته بود، مخالفت آشکار مردم با رضاخان را نشان می‌داد و تا حدی در کنترل و تعدیل رفتار او مؤثر افتاد. با این حال قوام مستعفی شد، مستوفی الممالک در ۲۵ بهمن ۱۳۰۱ تشکیل دولت داد، او نیز دوام نیاورد و مشیرالدوله در جوزای (خرداد) ۱۳۰۲، ذی‌القعده ۱۳۴۱ مجدداً به صدارت رسید.^{۱۳} در سقوط مستوفی بیش از همه مدرس مقصر بود. دو دسته گی نیروهای ملی و مترقی، انسجام بیشتر حامیان رضاخان، بدبینی همسایه شمالی به مخالفان رضاخان محصول استیضاح مدرس از مستوفی بود.^{۱۴} بعد این ماجرا هواداران رضاخان، متشکل در حزب تجدد و سوسیالیست‌های تحت رهبری سلیمان میرزا در غیاب احمد شاه که برای سومین بار میدان رویارویی با رضاخان خستگی ناپذیر را با حکم صدارت او ترک کرده بود، طرح تغییر سلطنت قاجاری، خلع احمد شاه و جمهوری رضاخانی را تعقیب می‌کردند. با این حال ماجرای جمهوری زوری و قلابی^{۱۵} نیز با پایمردی نیروهای ملی و مردم از یک سو و خبط هواداران رضاخان از سوی دیگر، به شکست کشانیده شد. احمد شاه هر چند قاطعانه با رضاخان^{۱۶} مواجهه کرد اما به سبب دوری‌اش از صحنه نبرد، کاری از پیش نبرد. با فروکش نمودن ماجرا، رضاخان بی‌این که با شکست جمهوری خواهیش از پا افتاده باشد، تا به آخر و این بار به هدف سلطنت، پیش برد. در این زمان دیگر بازداری رضاخان از قدرت یابی و پیشرفت نیایش، به شیوه مردمی و سیاسی ممکن نبود. حتی مراجع مذهبی قم چه در موضوع جمهوری و چه بعد سرکوب خزعل همکاری و همراهی حمایت گرانه‌ای از رضاخان داشتند. اما احمد شاه حاضر به همکاری با خزعل که در اقدام نظامی علیه رضاخان متقاعد و ناگزیر شده بود، نشد. آخرین تلاش‌های اقلیت نیز در بازگشت دادن شاه به ایران با نا همراهی او نافرجام ماند.^{۱۷} اصرار شاه در امکان حفظ قدرتش به شیوه قانونی و غیر قانونی دانستن اقدام رضاخان در تغییر سلطنت که مبتنی بر آموزه‌های حقوقی فرانسه نشینی وی بود، نماینده اعزامی اقلیت مجلس را هم به تعجب واداشته بود.^{۱۸} حتی اعلام آمادگی‌اش برای آمدن به ایران در شهریور ۱۳۰۴ را نیز به دلیل و بهانه نا امنی کشور، کنارگذارد.^{۱۹} از مهر این سال هواداران رضاخان در مجلس و مطبوعات^{۲۰}، قادر شدند عزم خویش را در تغییر سلطنت پیش برند.

احمد شاه بعد تمامی این اقدامات و محقق شدن خواست رضاخان و حامیانش، با انتشار اعلامیه‌ای این کار مجلس را غیر قانونی، و خود را همچنان پادشاه قانونی کشور خواند.^{۳۱} در تمام این روندی که مقاطعش به اختصار بر شمرده شد، مردم ایران چه حسن ظنی به رضا خان نشان دادند که بخواهند در صورت نفی و حذف و هدمش از او امام زاده‌ای بسازند؟

۶. قضاوت مردم در نكوهش خبط و خلاف و خیانت بپن ناصرالدین شاه در کشتن امیر کبیر، قضاوت غلطی نیست. مردم شاید از تاریخ درس نگیرند اما از پس تاریخ کمتر قضاوت نا صحیح می‌کنند. کما این که در مقایسه احمد شاه و رضا شاه، دست کم احمد شاه را خائن یا وابسته یا خود سر و خودکامه، نمی‌شناسند، و البته از این که به شیوه ترور و توطئه، رضاخان را از سر راه بر نداشته و یا با استناد به مشروطیت دست به اقدام علیه دولت مشروطه نزده، سرزنش نمی‌کنند، هر چند ممکن است معتقد باشند لزوماً شیوه‌های درستی در این زمینه، به کار نزده است. در واقع مقایسه امیر کبیر و سردار سپه به ویژه در موضع صدارت، قیاسی مع الفارق است. احمد شاه خود به اجبار تن به صدارت سردار سپه داد و گریخت. تمام تلاش خیرخواهان ملت و مملکت بر آن بود که رضاخان از سردار سپه‌ی بالا نیاید، نشد. عالم و آدم به مشیرالدوله جنت مکان هراسان از رضاخان گفتند و از او خواستند استعفا ندهد و زمینه صدر اعظمی سردار سپه را تدارک نیند، نشد که نشد.^{۳۲} در حالی که ناصرالدین شاه یا به قدر دانی از زحمات امیر و یا به طینت نسبتاً سالم جوانی او ان سلطنت، به طیب خاطر، امیر کبیر را به صدارت نشانده و حامی او بود و به جز از بدخواهان خودگرای لذت گرا، کسی برای خلع و حذف و هدم امیر، تکاپویی نکرد.

۷. با این حال همین مردم در این که احمد شاه جرأت مقابله گری نداشته و محوری مناسب برای رویارویی با فرد هوشمند و جاه طلب و خستگی ناپذیری مثل رضاخان نبوده که روح زمان و دست خارجی نیز مددکارش بوده و او نیز به این روح واقف بوده و از آن به سود خویش و علیه رقبای ملی و غیر ملی بهره می‌گرفته، کمتر تردید دارند. رفتنش و نیامدنش، امتیازهای مقابله گران سخت کوش با رضاخان را بسیار تقلیل داد. او رفت و فرد ضعیف و ناتوان تری که بیشتر از او در معرض بر چسب مقهوریت ماهر و پسندگی فرنگی قرار داشت و بسیار کمتر از او شأن و مقام رسمی و منزلت و مقبولیت ملی و مردمی داشت، در موقعیت ولا یتعهدی و نیابت سلطنتی، برای مقابله با این همه دشواری و آن

همه قدری و گردن کلفتی، باقی گذاشت. گناه این شکست قابل پیش بینی با کیست؟ احمدشاه عافیت طلبی را پیشه خود ساخته بود و استدلالهایش نیز بیشتر بوی خلد آشیانی می داد و جنبه دلیل تراشی آنها برای پوشیده داشتن ناتوانی از مقابله بالاست. ترس و عافیت جوئی رفتاری و شخصیتی بر او غالب بود. از این رو سود نبردن از شیوه های ترور و یا نظامی بیشتر با این ساخت شخصیتی ارتباط می یابد تا روش قانونی و دموکراتیک سیاسی اش.

۸. لازم است فرد واجد باورمندی های قانونی، جرأت مندانه و دل قوی دارانه بماند و از مواضعش با پرداختن قیمت مدافعه کند. در این دیار قانون خواهی تاوان دارد. کنج سلامت جستن، از خیانت این و آن به قانون گفتن، و از ملاحظه بسیار خود به قانون حکایت کردن، به درد ثبت در تاریخ هم نمی خورد. اقدامی که تغییری در روند امور ندهد و تأثیری در سیر تکوینی تاریخ نداشته باشد، تاریخی نخواهد بود. آیا احمد شاه بر این تصور بود که شیوه ای غیر شیوه جد اعلایش برای کنار زدن فردی واقعاً خودش، وجود ندارد؟ اگر همان زنگی را که مؤتمن الملک به هیجان خشم، خواست که سید محمود به صدا درآورد،^{۳۳} پر صدا می کردند و مایون مجلس پی اش را می گرفتند، به شیوه ای کاملاً قانونی کارش را ساخته بودند. این در موقعی بود که احمد شاه به کنترل از راه دور اشتغال داشت.

۹. اما به اقتضای فقد جرأت ذاتی و غلبه تربیت ناصر الملکی، رویه رفتاری دیگری در احمدشاه تکوین یافته بود. این رویه که از تصور و باورمندی به رایزنی مشاوران حقوقی فرانسه نیز تقویت می شد، آن باور را در وی ترغیب می کرد که بنابر صراحت و یا تفسیر روشنی از قانون، رضاخان حق ندارد، سلطنت را از او و خانواده اش منعزل سازد. شاید ناخودآگاهانه این میل آرزو پندارانه را در خود بیدار می ساخت که شوروی میراث تزار در حفظ سلطنت قاجاری بر ایران را مشتاقانه مغتنم می شمارد، و مقاومت این کشور، انگلیس را از طراحی جدیدی در حاکمیت ایران بازداری می کند. این خوش خیالی ها و نه خوش بینی ها مؤید و تعدیل گر عافیت خواهی رفتاری اش نیز بود. در واقع به نوعی تصعید ناخودآگاه دست می زد که قدری تصنع خودآگاهانه در روتوش گری اعمالش در ترک میدان مبارزه را نیز در برداشت. در واقع او به این طریق ناهماهنگی عمل و نظر را رفع می کرد. رفتار احمدشاه را بیشتر باید خلقی^{۳۴} و نه موقعیتی^{۳۵}، تحلیل کرد. به قول هدایت^{۳۶} او از برای سلطنت دست کم در آن زمان حساس و میدان آن حریف تند خو و دریده،

ساخته نشده بود. با این اوصاف پادوکسیکال خواهد بود، او که توان موقعیتی سلطنت، و حمایتی مردم و ملیون را فعل پذیرانه وانهاده و سخنان منزه طلبانه و بزرگوارانه و آزادیخواهانه و قانون خواهانه برای تاریخ می‌گوید، یکباره امیر کبیر پامرد در راه ملک و ملت را خود سر خطاب می‌کند تا جَد اعلای سفاک و خودکامه‌اش را میرا سازد.

۱۰. احمد شاه بدبینی و ترسندگی خود به انگلیس را در حد سوءظن پارانوئیدی واسکیزوفرنیکی آسیب و گزند، بالا برده بود. اساساً گمان بی‌زمینه مخرب نیست. احتمالاً انگلیس رغبتی به دوام قاجار و مصداقاً احمدشاه نداشت،^{۲۷} اما او با ظن گرای بیش از حد، کار را تمام شده می‌دانست و خود را دست بسته نشان می‌داد. این از همان بافت عمق یافته توهم توطئه‌ای ناشی می‌شد که انگلیس به واسطه آن بی‌زحمتی بسیار، در بسیاری موارد پیش برده بود. احمد شاه آمادگی داشت هر سخن سنجیده و نسنجیده این و آن و خاصه اشراف و درباریان وابسته و یا هراسمند از انگلیس را تداعی گر قصد مندی آن دولت در هدمش نماید. انگلیسی‌ها نیز به شناخت این صفت در ایرانیان و احمدشاه آمادگی داشتند هرگاه لازم آمد به اشاره‌ای او را یادآور تصور و توهمش سازند و مقصود خویش به انجام رسانند. وی در پاسخ و تایید صفوی می‌گوید:

آنچه را که راجع به سیاست خارجی می‌گویید درست است من این ضربت را می‌دانی از کجا می‌خورم از آنجا که زیر بار قرارداد ۱۹۱۹ نرفتم و آن را امضاء نکردم.^{۲۸}

به لحاظ رفتاری می‌توان گفت احمد شاه از ترس مرگ خودکشی کرده بود، او به خود از عملکرد مسلط و کارآمد مطمئن نبود، از این رو ناهشیار سعی می‌کرد عزت نفس مظلوم و مقبولی در تاریخ برای خویش رقم زند. اما چرا خود که ناهشیارانه در صرافت امام زاده شدن در تاریخ افتاده بود، با مظلوم مستقل و مسلط و مقتدر نیک خواه و میهن پرستی چون امیرکبیر، کینه تیزی می‌کرد و میل خود بر او فرافکنی می‌نمود؛ و با سلطان مستبد مطلق العنان خودخواه و هوسران غیر میهن دوست و غیر ملت خواهی چون ناصرالدین شاه، همانند سازی می‌کرد؟

۱۱. عدم موافقت احمد شاه با قیام سعادت و بی‌جواب و ناکام گذاردن نامه‌ها و فرستاده خزعل، در حالی که عمل گرای مبارزی چون مدرس با حفظ استقلال رأی و نظر، ابزارگرایانه آن را در کار مبارزه وارد کرده بود، تنها به مناطیت قانون در رفتار او و این

استدلال تصعیدگرانه که گفته، «نباید بخشی را علیه بخشی دیگر شوراند»^{۳۲}، باز نمی‌گردد. این عدم همراهی احمدشاه که قیام مذکور را در نطفه از میان برد، از نگرانی او نسبت به شخصیت و موقعیت وابسته تاریخی خزعل که وی را ساخته و پرداخته انگلیس نمایان می‌ساخته، نیز بوده است. بنابراین احمدشاه در پس پرده اشتیاق خزعل به همکاری، دست هزاردستانی و اختاپوسی انگلیس را می‌دیده که احتمالاً از این طریق برایش خوابی دیده‌اند. چه بسا اگر او موافقت کند، این موافقت غیر قانونی به سرعت برملا شود و... از این روست که ملک الشعرا می‌گوید اصولاً احمد شاه با هر رویه غیر معمولی مخالف بود. بنابراین او جسارت نداشت به رویه غیر معمول، حساب دشمنی را که فزاینده قدرت می‌گیرد برسد و او را از تصاحب قدرت و سلطنتش باز دارد، اما دشمنش چنین جسارتی داشت و این چنین هم کرد، یعنی به رویه غیر معمول عمل کرد. آنچنان که نسق از همگان کشید:

نه چو احمدشاه تسلیم حوادث گشتن نه چو حالیه کشیدن به ره خلق حصار
 نه به این شوری شور و نه به آن بی‌نمکی عدل در خد وسط دارد همواره قرار^{۳۰}

در تاریخ معاصر ایران مطلقاً خود کامه گان به رویه غیر معمول عمل کرده‌اند و خیرخواهان یعنی آنان که باید به رویه‌ای نامعمول ملت و میهن را از نکبت پس ماندگی بیرون آورند، دست به عصا از دست یازیدن به این روش‌ها بر حذر مانده‌اند. این بازمانی به هر دلیل که بوده آخر الامر مستمسک قانون خواهی برایش تراشیده‌اند. احمد شاه نیز ترس شرطی شده ناشی از شیوه تربیتی ناصرالملک را که به جانش زده بود و یادگیری مشاهده‌ای و تنبیه جانشینی که به تقلید انفعالی از پدرش درونی کرده بود و عزلت‌گزینی و خلوت خواهی جبلی^{۳۱} و جبن ذاتی‌اش^{۳۲} را تماماً به علاوه قانون‌مداری و مشروطه خواهی و ملت دوستی‌اش می‌کرد و استدلالی پیراسته ارایه می‌داد. با این حال برغم درس‌گیری و عبرت‌آموزی از سرانجام رفت استبداد خواهی پدر، چرا او که طینتی غیر پدر داشت، همچون او با جدّ اعلایشان همسانسازی می‌کرد؟ از محمد علی شاه که طبعی شرور و خبیث و خونریز داشت عجب نبود، مکرر از شمشیر و زور اجدادش سخن گوید و خودآگاهانه آرزوی اعاده آنها را داشته باشد،^{۳۳} اما از احمد شاه که محروم از خبث ذاتی پدر بود، و بسیاری بر ادب و رأفت و عدالتش تأکید کرده‌اند^{۳۴} مماثله با نماد سفاکی و خود کامه گی در طایفه اش، قدری عجیب می‌نماید.

۱۲. اگر مداریت قانون در رفتار سیاسی احمد شاه را باور کنیم، که بالنسبه این گونه بوده است. لازم است به یک نکته روان شناختی که از نظر او مغفول مانده بود، تنبه دهیم، و آن این که مردم ایران هنوز، تا چه رسد ۸۰، ۹۰ سال قبل، جاذبه زیادی در فرد مقتدر و جسور می‌یابند و بعضاً در مدح کسی، از این اقتدار به صفت مرکزی یاد می‌کنند. لازم بود او دست کم در کنار قانون مداری و قانون خواهی‌اش که به اقتضای روح زمان و منسی داشتن مشروطه و کم سواد و فقد شهرنشینی، چندان خریداری نداشته، قدری هم به جاذبه شخصیت‌های اراده ورز در نزد این مردم می‌اندیشید. اما به دلیل فقد جرأت، صرافتی در این موضوع نداشت، چه اگر قدری در این مورد غور می‌کرد، آن قدر فراغت نمی‌یافت که مصرانه و مکرر در صدد مبنای نظری دادن به رفتارهایش باشد. رضاخان رقیب احمدشاه عمل و رفتارش را به نظر و فکر و قصدش نزدیک می‌کرد و احمد شاه کم جرأتی رفتاریش را با فکر اندیشناک و ترسنده‌اش و نظر محافظه کارانه‌اش، هماهنگ می‌ساخت. آن هماهنگی برای رضاخان سلطنت به بار آورد و این هماهنگی سلطنت را از کف احمد شاه بیرون آورد. گویی او تنها به این راضی شده بود که رفتارش با آنچه او از قانون مداری تعبیر می‌کند، تعارضی نداشته باشد. ظاهراً او بیشتر با خود مسأله داشت و با این توجیه‌گری‌ها و استدلال‌آوری‌ها خود را از دغدغه این همه ناکامی خارج می‌کرد و به انفعال و بسندگی محدودی که اهلس بود رهنمونش می‌ساخت، اما چرا او این میزان نگرانی و دغدغه برای ایران نداشت؟ افرادی که مدام با ناکامی‌های بیرونی مواجهند، فراغت بیشتری می‌یابند تا در تعلیل ناکامی‌ها، دیگران، شرایط، خارجی‌ها، دشمنان، دوستان را عامل شناسند و به هر حال علت تقصیرات را از خویش بیرون افکنند و منزه و خالی از خطا، فراغت بال یابند.

با این همه احمدشاه نیز ناخودآگاه گرفتار همین جاذبه قدرتمندی و گستاخی رقیب و دشمنش شده بود و به این دلیل جَد خوش نام و نیک سیرت اما مظلوم و مقهورش امیرکبیر را گذاشته و مجذوب جَد بد نام و بد سیرت اما ظالم و قاهرش ناصرالدین شاه شده بود، شاید دو سوگرایانه، او نیز گستاخی، درشت‌خویی، و جاه‌طلبی دشمنش را می‌ستوده و ناهشیارانه از آن تهوری که در خود نداشته در او طلب و سراغ می‌کرده است.^{۳۵}

پی‌نوشت

۱. مکی، حسین. زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه. انتشارات امیرکبیر. تهران، ۱۳۶۲. ص ۲۱۱؛ مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران مقدمات تغییر سلطنت (ج ۲). بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۹. ص ۳۸۰.
۲. محمّدعلی شاه پدر احمدشاه فرزند ام الخاقان دختر امیرکبیر بود، از این رو ناصرالدین شاه و امیرکبیر هر دو جدّ اعلای احمدشاه محسوب می‌شدند.
۳. مکی، حسین. مدرس قهرمان آزادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران، ۱۳۵۹، ص ۶۲۴.
۴. بهار (محمّد تقی)، ملک الشعراء، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه (ج ۱)، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۳۷؛ بهار در این مورد می‌گوید: «... و نیز کسانی از دوستان وثوق الدوله به او پیشنهاد کردند که شاه را از میان بردارد و مشارالیه جرأت چنین اقدامی نکرده یا صلاح ندانست و علی‌ای نحو کان جواب داده بود که راه قانونی برای خلع شاه نداریم و وقایع بعد مدلل ساخت که هرگاه وثوق الدوله با آن دماغ کار که داشت به این امر موفق می‌شد بسیاری از فجایع بی‌مانند و بلیات تاریخی نصیب ایران بلا دیده نمی‌شد.»
۵. مکی، حسین. تاریخ بیست ساله (ج ۱). چاپ ناشر. چاپ سوم ۱۳۶۱. ص ۳۰۲-۲۹۹.
۶. بهار، ملک الشعراء. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (ج ۱). ص ۱۹۲؛ مکی، حسین. تاریخ بیست ساله (ج ۱). ص ۳۵۶ و ص ۳۵۹.
۷. مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من (ج ۳). انتشارات زوار. ۱۳۷۱. ص ۵۰۳.
۸. احمد شاه در عین مخالفت با قرارداد تحت الحمایگی ۱۹۱۹ (توافقی میان وثوق الدوله و انگلیس)، در تلاش برای ایجاد توازن و بهره‌گیری از تضاد دولت‌های خارجی در ایران، موافقت حمایتگرانه‌ای از قرارداد ۱۹۲۱ مابین ایران و شوروی نشان می‌داد. از این رو برخلاف برخی تحلیل‌های سطحی تحلیل‌گران رسمی مارکسیست (مثلاً پاولویچ، و. تریا، س. ایرانسکی در سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران) که از جمله ماجرای قیام سعادت را دلیل بر ترقی خواهی سردار سپه و واپس‌گرایی احمدشاه دانسته‌اند؛ هیچ‌گاه در تقابلاتش با رضاخان، امپریالیست‌های خارجی و فتووال‌های داخلی را نمایندگی و همراهی نمی‌کرد.
۹. بنابر گفته کسروی شش روز به افتخار تاج گذاریش به جشن و شادمانی پرداختند. سومین دوره مجلس شورای ملی با سخنان او آغاز شد و مشروطه خواهان امیدواری‌های زیادی پیدا کرده بودند (کسروی، احمد. تاریخ هجده ساله آذربایجان (ج ۲). انتشارات امیرکبیر. چاپ نهم. تهران، ۱۳۵۷).
۱۰. در تصمیم به تغییر پایتخت به اصفهان بسیاری نمایندگان و احزاب مختلف سیاسی همراهی و همدلی زیادی نشان دادند (مورخ الدوله، سپهر. به نقل از حجت فلاح تونکار. احمدشاه قاجار، فرهنگ

ناموران. دفتر ادبیات انقلاب اسلامی. ۱۳۸۴. ص ۱۸۵).

۱۱. دولت‌های روسیه و انگلیس احمدشاه را تهدید کردند، در صورت عدم بازداری از سفر باید از تاج و تخت شاهی وداع گوید (بهار، ج ۲. ص ۲۰، به نقل از حجت فلاح توتکار. احمد شاه قاجار. ص ۱۸۵)؛ با این حال مهاجران با وی مساعدت و همراهی کردند. دولت مهاجرت نیز مدعی بود که می‌خواهد احمدشاه را از محاصره دولت‌های روسیه و انگلیس و بستگانش رها سازد.

۱۲. احمدشاه به هر دلیل در مقابل قرارداد استادگی کرد. این مقاومت خاصه در انگلیس که برغم توصیه‌های نصرت الدوله وزیر خارجه و ناصرالملک معلم محافظه کار و علت و موجب تربیتی محافظه کاری احمدشاه، حاضر نشد سخنی در موافقت با قرارداد گوید (مستوفی، شرح زندگانی من (ج ۳). ص ۱۲۲؛ مکی. زندگانی خصوصی سلطان احمدشاه. ص ۶۷ و ص ۶۸). آنقدر جدی است که حتی ملک الشعراى بهار از مخالفان او تأیید کرده که علی رغم توصیه‌های امثال ناصرالملک، این مقاومت صورت گرفته است؛ و تنها با انتساب رقابت در مداخل مالی با وثوق الدوله که مخالفانش (سیروس غنی در بر آمدن رضاخان، بر افتادن قاجاریه، و جواد شیخ الاسلامی در سیمای احمدشاه قاجار، و مهدی ملکزاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران) معتقدند، قابل تبیین نخواهد بود. مستوفی در موجی که علیه قرارداد برانگیخته شد نقش محرک و معترض احمدشاه را جدی می‌داند (شرح زندگانی من، ج ۳) و غنی (۵۹) عزیمت او به پاریس را به هدف اعتراض به قرارداد و دور بودن از فضایی که به این دلیل ایجاد شده بود، و البته به طعنه مخالف، حضور در بورس پاریس و سود بردن از معاملات آن را نیز مزید بر علت می‌داند. شیخ الاسلامی و ملکزاده حتی مدعای غیر قابل اثباتی در خصوص بیماری او طرح کرده و بدبینی را به افراط کشانیده‌اند.

۱۳. مکی، حسین. تاریخ بیست ساله، مقدمات تغییر سلطنت (ج ۲). ص ۳۳۰.

۱۴. جلالی، محمدرضا. رفتارشناسی سیاسی مدرس. روزنامه شرق، آذر ماه ۱۳۸۴.

۱۵. مضامینی است از اشعار میرزاده عشقی علیه جمهوری خواهی برپایی از سوی رضاخان.

من مظهر جمهورم الدرهم و بولدرم از صدق و صفا دورم

من قلدر پر زورم مأمور و معذورم من قائد جمهورم

و یا:

ای مظهر جمهوری جمهوری مجبوری ملک نشود زوری تا کی پی مزدوری

۱۶. اشاره به خط بهرامی از هواداران سردار سپه که با نواختن سیلی بر صورت مدرس، جریان رویدادها را بر له نیروهای ملی و زیان سردار سپه دگرگونه ساخت.

۱۷. جلالی، محمدرضا، رفتار شناسی سیاسی مدرس؛ رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه. به کوشش بهمن دهگان، فردوسی، ۱۳۶۲؛ مکی، حسین، زندگانی خصوصی سلطان احمدشاه، احمدشاه جرأت رویارویی مستقیم با رضاخان را نداشت، رفتنش به خارج از کشور جدای از دلایل کثیری که بر شمرده‌اند، عمدتاً نوعی گریز و انکار این رویارویی بود که او مرد میداننش نبود. به این روی است که هر بار علی رغم نظر ملیون عازم می‌شد. بهار در ص ۱۹۱ تاریخ مختصر احزاب سیاسی می‌گوید مخالفت و

مشاوره و خیرخواهی‌های مردم، مجلس، حتی درباریان و حتی روتشتین سفیر شوروی افاقه نبخشید و عازم شد.

۱۸. رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمدشاه، ص ۴۸-۴۵. بعضاً (مکّی، حسین، تاریخ بیست ساله (ج ۳)، ص ۱۲ و ۱۳؛ مکّی، حسین، زندگانی خصوصی سلطان احمدشاه، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۱۵؛ ایران شناسی. ص ۲۳۳ و ۲۳۴) گفته‌اند در این زمان آتاتورک پیشنهاد حمایت به او داده است و احمدشاه این پیشنهاد را نیز با مستمسک ردّ دخالت دولت خارجی در امور کشور، ردّ کرد. استدلال‌های احمدشاه در این زمینه نیز با استناد به سبک و سیاق مستقلّ رفتار سیاسی اجدادش بوده که هیچ گاه برای سلطنت و دوام آن به خارجی و بیگانگان متوسّل نمی‌شده‌اند؛ این در حالی است که پدر و سلف بلافاصله‌اش محمدعلی شاه آشکارا برای دفع و سرکوب ملت خویش، آشکارا مستظهر به حمایت بیگانگان روسی بود. این نازیدن مکرر احمدشاه به اجداد و خاندانش که مشخصاً زمینه‌ای واقعی و عینی نداشته از میل و زمینه‌ای فرافکنانه نشئت می‌گیرد. به این معنا که او اراده‌ی خویش بر استقلال رفتاری از بیگانگان را آرزومندانه در رفتار نیاکانش نیز سراغ می‌کرده، چنان که امثال سلطان الواعظین و احمد کرمانشاهی و عبداللطیف شوشتری خیالافانه و آرزومندانه و فرافکنانه شجاعت ورزی، ابراز قدرت و برتری طلبی خواستاری خویش را به شجاعت و قدرت و برتری فتحعلی شاه که مطلقاً در او نبود نسبت می‌دادند.

۱۹. مکّی، حسین، تاریخ بیست ساله (ج ۳)، ص ۳۶۹ و ص ۳۷۰ و مخبرالسلطنه هدایت، مهدی قلی، خاطرات و خطرات (ج ۳)، ۱۳۶۱، ص ۳۶۲. خواجه نوری نیز در بازنگران عصر طلایی ص ۱۱۵ در توصیف حال امیر تهماسبی که علی رغم دین بسیار به خدمت سردار سپه در آمده بود می‌گوید «همین که امیر تهماسبی فهمید احمد شاه می‌خواهد به اروپا برود صداقت و صمیمیتش گل کرد و با اصرار خواست او را از سفر اروپا منصرف کند، زیرا به خوبی نقشه آتیه را با ششم سیاسی که داشت حس می‌کرد و می‌دانست که این وزیر جنگ همین که از کار تنظیم قشون تا اندازه‌ای فارغ و مطمئن شود، دیگر مشکل است به وزیر جنگی یا نخست وزیری اکتفا کند... ولی اصرار امیر تهماسبی البته تأثیری نبخشید...». چنان که گفتیم همه این موارد نوعی توجیه گریز و انکار جرأت رویارویی است.

۲۰. فلاح توتکار، حجت، احمدشاه قاجار. ص ۱۹۱؛ مکّی، حسین، تاریخ بیست ساله (ج ۳)، ص ۳۸۳ به بعد.

۲۱. قاجار، سرنوشت خاندان قاجار، ۱۳۷۶. به نقل از حجت فلاح توتکار، احمد شاه قاجار.

۲۲. ملک الشعراي بهار نیز یادآور می‌شود که سعی همه در ممانعت در شکل گیری بیشتر سردار سپه بود «... قرار بر این بود که شاه و رجال کشور نگذارند سردار سپه از آنجایی که هست پیشتر آید... ص ۲۳۸)، این قرار با استعفای عافیت جویانه و جنت مکانی مشیرالدوله عملاً بر باد رفت.

۲۳. مؤمن الملک رییس وقت مجلس در اثر تندروی و تندخویی رضاخان که به سرکوب مردم در سرای مجلس مبادرت ورزیده بود به سید محمود دستور داد تا صدای زنگ تشکیل جلسه مجلس را به صدا درآورد تا تکلیف خودسری‌های سردار سپه را معلوم سازد که وساطت این و آن و عقب نشینی سردار سپه، مانع از تداوم و عملی شدن این تصمیم شد.

25. Situational.

۲۶. مخبرالسلطنه، هدایت در ص ۴۴۹ خاطرات و خطرات می‌گوید « که به گوش خود از احمدشاه شنیدم که می‌گفت من برای سلطنت ساخته نشده ام ».

۲۷. روند وقایع منجر به شکست قرار داد و ناکامی وثوق الدوله در تدبیر جدید امور به سان و سامان مورد نظر انگلیس، عملاً این دولت را از قاجاریه خاصه احمدشاه قاجار ناخشنود و دچار خستگی روانی ساخته بود.

۲۸. مکی، حسین، مدرس قهرمان آزادی (ج ۲)، ص ۶۶۲.

۲۹. جمله‌ای که احمدشاه در عدم توافق با قیام سعادت خزعزل، اظهار کرده بود. شاه توسط مکرر پدرش به قوای نظامی قزاق و عاقبت نکبت بار آن را دیده بود. از این رو نه توصیه پدر در بهره‌گیری از قوای قزاق و نه پیشنهاد این و آن در کودتای نظامی و قیام نظامی را نمی‌پذیرفت. در واقع نوعی « عکس العمل سازی » افراطی نسبت به سرنوشت پدر در خود درونی کرده بود؛ این امر او را بسیار محتاط و محافظه کار در رفتار سیاسی ساخته و از هر گونه رفتار مقابله‌ای باز می‌داشت؛ در عین حال که مکمل طبع نرم خویانه و عافیت طلبانه‌اش نیز بود.

۳۰. اشعار مذکور از ملک الشعرای بهار علیه رضا شاه است که در آن بر خلاف گذشته صفات نیکویی نیز به احمدشاه نسبت می‌دهد:

تو به احمد شه ببین کاحمد شاه	نه بجایید کسی را نه کشانید به دار
چارغازی سرهم کرد به چندین مذمت	از حق تولیت مشهد و خرج دربار
نه ز شه بود کس آزرده، نه با شاه طرف	زانکه او بود شهی بی‌طرف و کم آزار
شاه حالیه به هر کار دخالت دارد	خوش را کرده طرف با همه کس در هر کار
نه چو احمدشه تسلیم حوادث گشتن	نه چو حالیه کشیدن به ره خلق حصار

به نقل از ص ۷۸۲ مدرس قهرمان آزادی حسین مکی.

۳۱. کسان بسیاری از جمله ملکزاده و دولت آبادی به خلوت گزینی احمدشاه که عمدتاً از ترس او نشئت می‌گرفت اشاره کرده‌اند. دولت آبادی در جلد سوم حیات یحیی ص ۱۷۷ می‌گوید « سلطان احمدشاه همچون ناصرالملک تمایلی به ماندن در کشور، جز برای تحصیل مال نداشت و در فکر این بود که در اولین فرصت ممکن به یک مملکت (به اصطلاح) آزاد رفته و در آنجا زندگی کند ». البته احمدشاه بر خلاف معلم انگلوفیش تمایل و رغبتی به انگلیس نیافت.

۳۲. کمتر کسی در ترسندگی احمدشاه تردید کرده است. مورگان شوستر در حکایت از دیداری که با وی داشته می‌گوید «... شاه جوان بسیار کم جرأت و جبون بود، چنان چه در جلسات خصوصی درباری نیز عادتاً می‌ترسید، به توسط مترجم با او مکالمه و گفتگو نمود و خدماتی را که برای اصلاح امور مملکتش کرده بودم بیان نمودم، با متانت و سنجیدگی تمام تشکر نمود (شوستر، مورگان، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن شوشتری، تهران، صافی علی‌شاه، ۱۳۴۴، ص ۵-۲۶۴).

۳۳. ملک زاده، مهدی، تاریخ مشروطیت ایران (ج ۳)، ص ۶۶۳؛ کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۱۰؛ برای واری نیت محمد علی شاه از این نوع همانندسازی با اجداد سفاکش نگاه کنید به

رفتار شناسی سیاسی محمد علی شاه در توپ فرستادن به مجلس « از نگارنده در شماره یکم همین فصلنامه.

۳۴. رقم افرادی که احمدشاه را به صفات وقار و متانت و ادب و نزاکت و رأفت و عدالتخواهی و رفتار دموکراتیک و قانون مداری و میهن دوستی و دوری از بیگانه خواهی بشناسند بسیار است.

۳۵. آنچه در این نوشتار بیش از همه به عنوان خلیات منفی در احمدشاه بر آن تمرکز داشته ام کم جرأتی و ترسندگی اوست که عملاً او را در مقطعی حساس در تاریخ ایران، ناتوان از مقابله و هم‌اوردی با قلدر جسوری چون رضاخان می‌ساخت. از این رو این ناتوانی را در او مطلق نمی‌دانم؛ چه در مواضع و مواردی فرد توانمند و هوشمندی است. در عین حال واجد بسیاری ویژگی‌های خلقی نیکو نیز بوده و به ویژه از این نظر نمی‌توانم با انتساب برخی صفات نامطلوب به وی از سوی مخالفانش، موافقت داشته باشم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی